

Legal Analysis of the Possibility of Implicit Invalidation of Petition, Proceeding, and Judgment in Civil Procedure and Manner of Protesting to it and Declaring it (Considering the Common Law)

Ahad Gholizadeh Manghutay*

*Associate Professor of Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics,
University of Isfahan, Isfahan, Iran.*

Abstract:

The Civil Procedure Code implicitly recognizes circumstances under which petitions, proceedings, and judgments may be invalidated. For example, if a claimant initiates a lawsuit without legal capacity and the court identifies this defect, the case is dismissed. However, if neither the court nor the defendant raises the claimant's lack of capacity, proceedings may continue despite appearing valid on their face. Such proceedings—and any resulting judgment—are implicitly invalid due to the underlying flaw. The Civil Procedure Code, however, offers no clear mechanism for challenging or declaring this invalidity.

If a lower court detects the claimant's incapacity before issuing a judgment and the incapacity is subsequently resolved, it may issue an order rejecting the lawsuit. Once a judgment is rendered, however, the failure to address such defects does not explicitly constitute grounds for appeal. Since appealable issues are narrowly defined and exclusive, this defect cannot be raised absent specific statutory support. Not all judgments are appealable to the Supreme Court, though an appealable judgment tainted by this oversight could be challenged for violating litigants' rights.

If the claimant lacked capacity at the time of filing, rendering the petition invalid, a retrial might be sought on grounds such as a "non-willed verdict" or "newly discovered evidence." However, if the incapacity arises after filing but before judgment—or if the judgment is an unappealable order, such as a dismissal—this remedy becomes unavailable. A similar issue emerges if the defendant is incapacitated or loses capacity during proceedings, potentially opening the door to objections against an *ex parte* judgment. This scenario reflects the flip side of dilatory pleas, underscoring gaps in procedural safeguards.

Keywords: Procedural defects, dilatory plea, invalidation of proceedings, capacity, lawsuit against corpus, division of lawsuit

* **Email:** gholizadeh@ase.ui.ac.ir (Corresponding Author)



پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیل حقوقی امکان باطل بودن ضمنی دادخواست، رسیدگی، و رأی در آیین دادرسی مدنی و چگونگی اعتراض و اعلام آن (با نگاهی به کامن لا)

|| احد قلی زاده منقوئی* | دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد،
دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

چکیده

قانون آیین دادرسی مدنی به طور ضمنی مواردی را مطرح کرده است که در آنها دادخواست، دادرسی، و رأی ممکن است باطل شود. اگر خواهان بدون داشتن اهلیت اقامه دعوا کند و دادگاه متوجه عدم اهلیت او شود، قرار رد دعوا صادر می شود. ولی اگر دادگاه متوجه وجود این ایراد نشود و خوانده هم ایراد عدم اهلیت خواهان را مطرح نکند، دادگاه به رسیدگی ادامه می دهد. چنین رسیدگی ای در ظاهر صحیح اما به طور ضمنی و مستتر باطل خواهد بود و اگر به صدور رأی منجر شود آن رأی نیز به طور ضمنی باطل خواهد بود. ولی آن قانون راهکار آشکاری برای چگونگی درخواست اعتراض، رسیدگی، و اعلام چنین بطلانی پیش بینی نکرده است. اگر دادگاه بدوی قبل از صدور رأی متوجه این امر شود و عدم اهلیت خواهان رفع شده باشد، قرار رد دعوا صادر می کند. ولی بعد از صدور رأی بدوی، مورد توجه واقع نشده بودن چنین ایرادی به طور آشکار از جهات تجدیدنظرخواهی نیست و چون جهات تجدیدنظرخواهی استثنایی و حصری هستند، نمی شود بدون دلیل موجه آنها را به این مورد تسری داد. همه آرا قابل فرجام خواهی نیستند، گرچه اگر چنین رأی ای از موارد قابل فرجام خواهی بود به خاطر عدم رعایت حقوق

اصحاب دعوا می‌شد از آن فرجام‌خواهی کرد. اگر هنگام تقدیم دادخواست خواهان فاقد اهلیت بوده و درواقع دادخواست او باطل بوده و درباره آن دادخواست حکم صادر شده باشد می‌توان به جهت «حکم به غیرخواسته» یا «کشف مدرک مکتوم» از آن حکم اعاده دادرسی خواست. ولی اگر عدم اهلیت خواهان بعد از دادن دادخواست حادث شده یا رأی صادره قرار، حتی قرار سقوط دعوا، باشد چنین امکانی هم وجود نخواهد داشت. اگر خواننده نیز فاقد اهلیت بوده یا در اثنای دادرسی اهلیت خود را از دست داده باشد وضعیت مشابهی مطرح می‌شود. البته، در این حالت باید امکان واخواهی را هم مدنظر داشت. درواقع، این بحث روی دیگر سکه توقیف دادرسی هم هست.

واژگان کلیدی: ایرادات، توقیف دادرسی، بطلان رسیدگی، اهلیت، دعوا بر میت، تجزیه دعوا.

مقدمه

قانونگذار گرچه در مبحث ایرادات، عواقب طرح ایرادات و اعتراضات را مطرح کرده، ولی مشخص نکرده است که اگر سببی برای ایراد خواننده یا اعتراض خواهان وجود داشته ولی آن ایراد یا اعتراض توسط خواننده یا خواهان مطرح نشده باشد و دادگاه هم متوجه وجود آن نشود، چه اتفاقی خواهد افتاد. به هر حال، آنگونه که دیگران (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵: ۲۲؛ نوبخت، ۱۳۹۳: ۱۳۳) هم ابراز کرده‌اند، خود دادگاه هم موظف به دقت در عدم وجود هریک از ایرادات یا اعتراضات در پرونده است. بعضی ایرادات لاجرم در صورت عدم طرحشان هم آنگونه که دیگران (ابهری، ۱۳۹۶: ۵۰) هم نظر داده‌اند، نهایتاً در مرحله صدور رأی بر ملا می‌شوند، مثل ایرادات عدم توجه دعوا به خواننده، مشروع نبودن دعوا، جزمی نبودن دعوا، بلااثر بودن دعوا، و ذینفع نبودن خواهان. اما بعضی ایرادات ممکن است وجودشان تا صدور رأی پوشیده بماند، مثل ایرادات خارج از مهلت بودن دعوا، امر مختومه، امر مطروحه، اهلیت نداشتن خواهان، عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خواهان، عدم صلاحیت دادرسی، و عدم صلاحیت دادگاه. تنها درباره عدم توجه به ایرادات عدم صلاحیت دادگاه یا قاضی، امکان تجدیدنظرخواهی پیش‌بینی شده است. نادیده گرفته

شدن ایرادات امر مختومه و امر مطروحه، در صورت منجر شدن هر دو دعوا به صدور حکم، آن احکام را قابل اعاده دادرسی می‌نماید. ولی با صدور قرار سقوط دعوا برای یکی و حکم برای دیگری نمی‌توان از حکم صادره یا قرار سقوط دعوا اعاده دادرسی خواست و مشکل به صورت لاینحل باقی می‌ماند. گرچه در صورت قابل فرجام‌خواهی بودن موضوع این مشکل از جهات فرجام‌خواهی خواهد بود. همچنین، در صورتی که دعوا خارج از مهلت قانونی مطرح شده، مورد رسیدگی قرار گرفته و دارای رأی شده باشد، رأی صادره قابل تجدیدنظر یا اعاده دادرسی نخواهد بود، گرچه در صورت از موارد قابل فرجام‌خواهی بودن موضوع می‌توان به سبب عدم رعایت اصول دادرسی و مقررات آمره از آن فرجام‌خواهی کرد.

احراز سمت اصحاب دعوا و مدعیان نمایندگی آنان، اعم از اینکه ایراد یا اعتراضی مطرح شده یا نشده باشد، آنگونه که دیگران (حسینی، ۱۳۸۰: ۸۲) هم به استناد رأی شماره ۱۲۴-۱۳۷۴/۰۸/۰۷ شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح کرده‌اند، به طور آمره از وظایف دادگاه است. درباره ایراد اهلیت نداشتن خواهان، و ایراد عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خواهان حالت‌های مختلفی مطرح می‌شود. این حالت‌ها به نحو مشابهی آنگونه که بعضی (همان: ۷۶) به استناد نظریه مشورتی کمیسیون آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی ۱۳۴۴/۰۳/۱۹ مطرح کرده‌اند، درباره اعتراض به عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خوانده نیز مطرح می‌شوند. برخلاف نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۲۷؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۲۱۱) در آیین دادرسی مدنی کنونی چیزی به نام «ایراد عدم اهلیت خوانده» وجود ندارد و به هیچ وجه نمی‌توان به خاطر چنین ایراد خودساخته‌ای قرار عدم اهلیت صادر کرد. آنگونه که در کامن‌لا (Perry, 2001: 176) نیز معمول است، به عدم اهلیت خوانده می‌توان «اعتراض» کرد، ولی این اعتراض هرگز به صدور قرار عدم اهلیت خوانده یا آنگونه که دیگران (حسینی ۱۳۸۰: ۷۵) هم به استناد رأی شماره ۲/۶۰۹-۱۳۲۱/۰۲/۳۱ شعبه ۳ دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، قرار رد دعوا نمی‌انجامد.

در صورت اهلیت داشتن خوانده، اعتراض به عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خوانده در صورت پذیرش از سوی دادگاه برخلاف نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۲۷؛ شیخ

نیا، ۱۳۷۵: ۲۱) دلیلی ندارد که به توقیف دادرسی منجر شود. تنها از دخالت مدعی نمایندگی مزبور در دعوا جلوگیری می‌شود. در صورت معلوم شدن فقد اهلیت خوانده همراه با بدون ولی بودن او، باید آنگونه که دیگران (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۷) هم به استناد رأی شماره ۲/۶۰۹-۱۳۲۱/۰۲/۳۱ شعبه ۳ دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند و در کامن‌لا (Ray, 2008: 4; Perry, 2001: 176) نیز معمول است، تا برای او قیم تعیین نشده است، دادرسی باید متوقف شود. در این باره، علی‌رغم نظر بعضی (شکوهی‌زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۶۲) دادگاه نمی‌تواند قرار رد دعوا صادر کند. آنگونه که دیگران (نوبخت، ۱۳۹۳: ۱۲۴) هم بیان کرده‌اند و در کامن‌لا (Troubat & Haly, 2021: 447) هم معمول است، ایرادات^۱ اصولاً مختص خوانده است و «اعتراض» مختص خواهان. درضمن، علی‌رغم نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۲۸) در قانون فعلی آیین دادرسی مدنی ایرادی تحت عنوان «عدم احراز سمت خوانده» وجود ندارد، بلکه «عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خوانده» مورد توجه قانونگذار است.

۱. وجود امکان بطلان ضمنی دادخواست، رسیدگی و رأی

در صورت داده شدن دادخواست از سوی خواهان فاقد اهلیت، دادخواست درواقع باطل است، اگرچه در ظاهر صحیح قلمداد شده باشد. برای مثال، ممکن است علی‌رغم نظر بعضی (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۵۴) که تمام دعاوی مربوط به نکاح را استثنا می‌دانند، آنگونه که دیگران (قلی‌زاده، ۱۳۸۱: ۳۶) هم ابراز کرده‌اند، زنی پانزده ساله و غیررشید با دادن دادخواست، به مطالبه مهریه از شوهرش اقدام کند. بنابراین درواقع آنگونه که در کامن‌لا (Haye, 2003: 181) نیز معمول است، رسیدگی به آن دعوا نباید صورت بگیرد. در صورت رسیدگی شدن به چنین دادخواستی آن رسیدگی نیز درواقع آنگونه که دیگران (مدنی، ۱۳۵۷: ۶۵۸؛ محسنی، ۱۳۹۳: ۱۵۰) هم نظر داده‌اند، باطل خواهد بود. در صورت منجر به صدور رأی شدن آن رسیدگی، آن رأی نیز به همین شکل باطل خواهد بود. در صورت سلب شدن اهلیت خواهان در اثنای رسیدگی، به نظر می‌رسد این تغییر اثر

1. motion to dismiss

قهقرایی داشته مانع از باطل شدن ضمنی دادخواست می‌شود، ولی رسیدگی انجام شده در قبل از به دست آوردن اهلیت باید تکرار شود.

اولین جلسه بعد از به دست آوردن اهلیت در این صورت برای خواهان اولین جلسه رسیدگی تلقی و حقوق مربوط به جلسه اول درباره او مرعی خواهد بود. در صورت عدم اعاده اهلیت خواهان در اثنای رسیدگی و صادر شدن رأی، آن رأی (قرار باشد یا حکم) در واقع باطل خواهد بود. در صورت اعاده اهلیت خواهان بعد از صدور رأی یا تعیین قیم برای او و اقدام او یا قیم به تجدیدنظرخواهی، با توجه به استثنایی بودن جهات تجدیدنظر، امکان نقض رأی به استناد اهلیت نداشتن خواهان در حین تقدیم دادخواست، انجام رسیدگی، و صدور رأی نخواهد بود، باید به نحو دیگری به فکر ترمیم این خلأ بود.

ممکن است سمت داشتن کسی که از طرف خواهان دادخواست داده است محرز نباشد. مثلاً او به عنوان ولی، وصی، یا قیم خواهان دادخواست داده است، ولی گواهی معتبر جهت اثبات ولایت، وصایت، یا قیمومت خود ارائه نکرده باشد. یا ممکن است به اشتباه کسی که نماینده قانونی نیست اقامه دعوا کرده باشد، مثلاً برخلاف آنچه بعضی (نوکنده‌ای، ۱۳۸۰: ۳۳) به استناد رأی شماره ۲۵/۱۷۷ مورخ ۱۳۷۳/۰۳/۲۴ شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، هیئت مدیره به جای مدیرعامل به عنوان نماینده قانونی دادخواست بدهد. در این صورت سمت او به عنوان نماینده قانونی اصلاً قابل احراز نبوده است. همچنین است اگر آنگونه که بعضی (نوبخت، ۱۳۹۳: ۲۴) نیز نظر داده‌اند، وارث بالقوه به جای مورث بالقوه اقامه دعوا کند. ولی علی‌رغم نظری که بعضی (حسینی، ۱۳۸۰: ۸۱) به استناد رأی شماره ۱۱-۱۳۰۶/۰۴/۱۲ دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح کرده‌اند، چنین نیست اگر امینی که مال صاحب مال را از او سرقت کرده‌اند جهت دریافت مال مزبور اقامه دعوا کرده باشد. در این حالت‌ها به طور ضمنی تقدیم دادخواست باطل و در صورت انجام رسیدگی، رسیدگی هم باطل و در صورت صدور رأی، رأی صادره هم باطل خواهد بود.

در صورت اقامه دعوای یکی از ورثه بابت وصول کل ماترک، رسیدگی به دعوا درباره سهم سایر ورثه از ماترک و صدور رأی درباره آن در واقع باطل خواهد بود، چون آنگونه که دیگران (نوکنده‌ای، ۱۳۸۰: ۸۲) هم به استناد حکم شماره ۱۳۴۶ مورخ ۱۳۲۰/۱۰/۳۰

شعبه چهارم دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، سایر ورثه طرف دعوا نبوده‌اند. در صورت انتقال ملک مورد دعوا به دیگری از سوی خواهان در اثنای دادرسی، از آن پس آنگونه که دیگران (نوبخت، ۱۳۹۳: ۱۳۰) هم نظر داده‌اند، منتقل‌الیه خواهان قلمداد می‌شود و اهلیت داشتن یا نداشتن او ملاک عمل خواهد بود. در صورت احراز شدن غایب بودن خواهان یا خوانده از سوی دادگاه و تعیین شدن امین برای او، دعاوی له و علیه او آنگونه که دیگران (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۲۱) هم ابراز کرده‌اند، به طرفیت آن امین باید اقامه شود و جریان یابد. بنابراین در صورت غایب شدن خواهان یا خوانده در اثنای دادرسی آنگونه که دیگران (شمس، ۱۳۸۵: ۳: ۵۹) هم به استناد نظر مشورتی شماره ۱۹۹ مورخ ۱۳۵۳/۰۵/۲۰ اداره حقوقی قوه قضائیه مطرح کرده‌اند، دادرسی متوقف نمی‌شود، بلکه به طرفیت امین جریان می‌یابد. در این باره، در صورت تعیین شده بودن کسی از سوی غایب به عنوان نماینده برای اداره دارایی او، او نیز باید تحت نظارت امین منصوب دادگاه عمل کند.

دادگاه در صورت اطلاع از این موارد باید آنگونه که دیگران (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۵) هم به استناد نظریه کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی در ۱۳۵۲/۰۹/۰۵ مطرح کرده‌اند و در کامن‌لا (Perry, 2001: 178) نیز معمول است، از رسیدگی امتناع ورزد و قرار رد دعوا صادر کند. ممکن است خواهان دارای اهلیت یا فاقد اهلیت، اما دارای ولی باشد، باین حال سمت و کیلی که مدعی است از سوی او معرفی شده و تقدیم دادخواست کرده، محرز نباشد. برای مثال، آنگونه که دیگران (ابهری، ۱۳۹۶: ۲۸؛ شکوهی زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۵۵) هم توجه داشته‌اند، ممکن است وکیل در دادگاه نتواند ثابت کند که امضاکننده دیگر وکالت‌نامه‌اش نماینده قانونی شرکت (خواهان) است؛ یا آنگونه که بعضی (حیاتی، ۱۳۸۴: ۷) به استناد دادنامه ۱۳۰۶/۰۶/۰۷ - ۱ دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح کرده‌اند، وکیل وکالت خود را آنگونه که در کامن‌لا (Riano, 2005: 7) نیز مطرح است، از مادر موکل صغیر گرفته باشد؛ یا آنگونه که دیگران (واحدی، ۱۳۷۹: ۲۹۱؛ صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۳۱۴) هم نظر داده‌اند، وکیل دعاوی تقابل اقامه کرده، ولی در وکالت‌نامه خود حق اقامه دعاوی تقابل به او داده نشده باشد. دادگاه به این امر توجه نکرده و خوانده هم ایراد عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خواهان را مطرح نکند. در این

صورت، به‌طور ضمنی دادخواست تقدیم‌شده باطل، و رسیدگی انجام‌شده نیز بی‌اعتبار و باطل خواهد بود.

چه‌بسا با بی‌خبری دادگاه، رأی هم‌آنگونه که دیگران (شمس، ۱۳۸۵/۳: ۶۴) هم ابراز کرده‌اند، صادر شده باشد، ولی آن رأی نیز درواقع باطل خواهد بود. در صورت ورود وکیل مزبور به دعوا بعد از تقدیم دادخواست، دادخواست باطل نمی‌شود، ولی رسیدگی‌هایی که در دوره تصدی او انجام شده و رأیی که صادر شده، درواقع باطل خواهد بود. چون ورود او به دعوا مانع از ارسال اخطاریه به‌خواهان یا ولی او می‌شود، نمی‌توان انتظار داشت که خواهان با حضور در دادگاه مانع وقوع این اشتباه شود و جلوی بطلان ضمنی رأی را بگیرد. در این باره، ممکن است آنگونه که دیگران (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۴۱، ۱۵۲) هم ابراز کرده‌اند، وکیل برای وکالت در مرحله‌ای اهلیت نداشته باشد، مثلاً او کارآموز بوده و حق دخالت در مرحله فرجامی را نداشته باشد، در صورت دخالت او در مرحله فرجامی می‌توان دادرسی را باطل دانست، حتی در صورت محرز بودن وکالت وکیل از موکل.

در صورت قابل تجزیه بودن دعوا، با فوت یکی از خواهان‌ها یا خواندگان آن‌گونه که در کامن‌لا (Troubat & Haly, 2021: 188) نیز معمول است، دعوا میان بقیه خواهان‌ها و خواندگان ادامه پیدا می‌کند. اما ممکن است آنگونه که در کامن‌لا (Edwards, 2021b: 46) نیز مطرح شده است، دعوا غیرقابل تجزیه بوده باشد (یعنی حکم آن میان خواهان‌ها یا خواندگان یا هر دو قابل تفکیک نباشد) و همه خواهان‌ها دادخواست نداده یا همه خوانده‌ها در دادخواست به‌عنوان خوانده ذکر نشده باشند یا در اثنای دادرسی فوت، حجر یا زوال سمت یکی از خواهان‌ها یا خواندگان حادث شود. در این باره، قانونگذار ظاهراً مواضع متضادی اتخاذ کرده است. در مبحث توقیف دادرسی در صورت فوت، حجر یا زوال سمت یکی از خواهان‌ها یا خواندگان و غیرقابل تجزیه بودن دعوا، دادرسی برای همه متداعیین متوقف می‌شود تا جانشین شخص مزبور تعیین شود.

به این ترتیب، از این مقررۀ اول چنین برداشت می‌شود که در صورت غیرقابل تجزیه بودن دعوا از ابتدا و دادخواست ندادن یکی از خواهان‌ها یا به‌عنوان خوانده ذکر نشدن یکی

از خوانندگان از ابتدا در دادخواست، نباید دعوا قابل رسیدگی باشد. این امر در صورت عدم تمایل یکی از خواهان‌ها به دادن دادخواست و عدم امکان ارضای او از سوی بقیه به آن، قاعدتاً مانع از احقاق حق دیگران می‌شود. ولی از سوی دیگر، در صورت واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، یا اعاده دادرسی فقط بعضی از محکوم‌لهم یا محکوم‌علیه‌م از حکم غیرقابل تجزیه یا اعتراض ثالث فقط بعضی از اشخاص ثالث ذینفع به آن، به آن دعوی رسیدگی شده و حکم، علی‌رغم درخواست نکردن بقیه ذینفعان در صورت وجود موجبات نقض، شکسته می‌شود و این نقض درباره همه، حتی کسانی که به حکم نقض شده اعتراض نداشته‌اند، مؤثر خواهد بود. علی‌رغم نظر بعضی (پوراستاد و اقبال اسگویی، ۱۳۹۶: ۵۱۲)، در این حالت حکم جدید جای حکم سابق را به طور کامل می‌گیرد و در دعوی واحد احکام متعارضی راجع به خوانندگان مختلف پدید نمی‌آید.

با مقایسه دو نظر فوق از قانونگذار مشخص می‌شود که امکان رسیدگی به دعوی بعضی از خواهان‌ها درباره حالتی است که یکی از آن‌ها علی‌رغم توانایی نخواهد در اقامه دعوا شرکت داشته باشد و گر نه در صورت فوت، حجر، یا زوال سمت یکی از آن‌ها و نیاز به مشخص شدن جانشینان او، باید دادرسی متوقف شود تا با مشخص شدن آنان معلوم شود که مایلند در دعوا به عنوان خواهان شرکت کنند یا خیر. مثلاً اگر شخصی در زمان حیات پدر خواهان‌ها ادعای فرزندی او را کرده باشد و به نفع او حکم صادر شده باشد، ورثه او در صورت وجود جهات اعاده دادرسی قاعدتاً باید به طور جمعی به اعاده دادرسی اقدام کنند. بدیهی است در اینجا اعاده دادرسی از حکم بنوت دعوایی تجزیه‌ناپذیر است.

در نتیجه، قانونگذار در صورت وجود و اهلیت داشتن طرفین دعوا قبول کرده است که نمی‌توان ذینفعان را از اقامه دعوا به خاطر اینکه باقی ذینفعان با آنان همکاری نمی‌کنند محروم کرد و چون دعوا تجزیه‌ناپذیر است لاجرم حکم صادره درباره همه ذینفعان اعم از کسانی که برای آن دادخواست داده یا نداده‌اند مؤثر خواهد بود. مثل اینکه دعوا راجع به باطل بودن نکاحی است که مطابق حکم دادگاه پدر متوفای خواهان‌ها آن را منعقد کرده است و یکی از ورثه از شرکت در اقامه دعوا امتناع می‌کند. بنابراین، در این باره علی‌رغم نظر بعضی (پوراستاد و اقبال اسگویی، ۱۳۹۶: ۵۱۰)، تفاوتی نخواهد داشت که بعضی از

خواهان‌ها از ابتدا در اقامه دعوا شرکت نکنند یا اینکه بعداً دادخواست یا دعوای خود را مسترد کنند. در کامن‌لا (GCLP, 2020: 42)، در شرایط خاصی امکان اجبار خواهان بالقوه دیگر به ورود به دعوا پیش‌بینی شده است. چنین شخصی را آنگونه که در کامن‌لا (Edwards, 2021 b: 45) هم پیش‌بینی شده است، چه‌بسا بتوان به‌عنوان مجلوب ثالث به دعوا وارد کرد.

آنگونه که دیگران (بهشتی و مردانی، ۱۳۸۵: ۱۶۸، ۲۱۳؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۱۹۷) هم ابراز کرده‌اند، دعوا راجع به حق ارتفاق هم دعوایی غیرقابل تجزیه خواهد بود، در صورتی که مالکان ملک دارای حق ارتفاق متعدد بوده یا مالکان ملک موضوع آن حق متعدد باشند. در این باره، به نظر بعضی (نوبخت، ۱۳۹۳: ۳۵۴، ۴۱۶) دعوای خلع ید یا تخلیه ید همچنین دعوای وقف یا وصیت با داشتن خواندگان متعدد در حالت‌های خاصی تجزیه‌ناپذیر خواهند بود. بعضی (پوراستاد و اقبال اسگویی، ۱۳۹۶: ۵۱۱) استرداد لاشه چک و بعضی (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۲۹۷) درخواست افراز ملک را نیز به این موارد افزوده‌اند. همچنین در دعوای خلع ید یا تخلیه ید با داشتن خواهان‌های مختلف آنگونه که دیگران (واحدی، ۱۳۷۸: ۲۷۷؛ همو، ۱۳۷۹: ۲۶۰) هم نظر داده‌اند، کافی است یکی از خواهان‌ها در دعوا پیروز شود، خلع یا تخلیه ید انجام خواهد شد. بنابراین، علی‌رغم مفاد دادنامه ۱۵۴۳-۱۳۸۴/۱۱/۱۷ شعبه ۳۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران که بعضی (پوراستاد و اقبال اسگویی، ۱۳۹۶: ۵۰۲) مطرح کرده‌اند، گرچه دعوای تخلیه ید از عین مستأجره دعوایی غیرقابل تجزیه است، ولی دادگاه نمی‌تواند به‌سبب عدم شرکت همه خواهان‌ها در اقامه دعوا از رسیدگی به دعوا امتناع کند، چون بعد از پایان مدت اجاره، مخالفت تنها یکی از موجران با تصرف مستأجر برای تخلیه ید او کافی است. در هر حال، تا اعلام ختم رسیدگی خواهان‌های جامانده به‌عنوان وارد ثالث می‌توانند آنگونه که در کامن‌لا (Laughlin & Gerlis, 2012: 139) نیز معمول است، به دعوا وارد شوند.

همچنین، علی‌رغم مفاد دادنامه ۶۶-۱۳۸۴/۰۱/۲۳ شعبه ۸ دادگاه تجدید نظر استان تهران که بعضی (پوراستاد و اقبال اسگویی، ۱۳۹۶: ۵۰۴) مطرح کرده‌اند، گرچه دعوای قلع بنای احداثی در ملک مشاعی از سوی یکی از مالکان مشاع دعوایی تجزیه‌ناپذیر است،

ولی دادگاه نمی‌تواند به سبب عدم شرکت همه خواهان‌ها در اقامه دعوا از رسیدگی به دعوا امتناع کند، چون درخواست قلع بنای احدائی تنها از سوی یکی از مالکان مشاع برای قلع آن بنا کافی است. البته در این موارد گرچه خلع ید یا تخلیه ید غیرقابل تجزیه است، ولی درخواست یکی از مالکان مشاع (خواهان‌ها) موجبات رسیدگی را فراهم می‌کند، اما مطابق قانون اجرای احکام مدنی اثبات ید نیازمند شرکت همه صاحبان حق است. برای مثال، در صورت پنج نفر بودن مالکان مشاع و اقامه دعوی یک نفر تنها علیه تنها چهار نفر از آن‌ها به عنوان خوانده برای اثبات ید، چنین دادخواستی موجبات رسیدگی را فراهم نمی‌کند و باید دعوا از سوی دادگاه رد شود، چون حتی محکومیت هر چهار نفر آن‌ها به پذیرش اثبات ید بدون محکومیت نفر پنجم موجب محق شدن خواهان به اثبات ید نمی‌شود.

ممکن است در دعوای غیرقابل تجزیه دو خواهان هریک به طور جداگانه اقامه دعوا کنند، ولی خواسته‌هایشان متفاوت باشد. مثلاً در دعوای کارفرمایان متعدد علیه پیمانکار، خواهان اولی فسخ قرارداد را و خواهان دومی الزام به اجرای قرارداد را بخواهد. در این صورت، چون فسخ نیاز به اتخاذ تصمیم مشترک خواهان‌ها دارد پس آنگونه که در کامن‌لا (GCLP, 2020: 43) نیز معمول است،^۱ به دلیل بسیط بودن موضوع قرارداد به دادخواست خواهان اول به تنهایی برای فسخ اهمیت داده نمی‌شود و قرار رد دعوا صادر می‌شود. حتی در صورت دادخواست دادن خواهان‌ها با هم و استرداد دادخواست یا دعوا از سوی یکی از آن‌ها، علی‌رغم نظر بعضی (طهماسبی، ۱۳۹۵: ۵۰)، درباره همه، قرار ابطال دادخواست یا رد دعوا باید صادر شود. بدیهی است در صورت عدم توجه دادگاه به همراه نشدن خواهان دوم آنگونه که در کامن‌لا (Luce, 2005: 2589) نیز معمول است، خواننده این موضوع را به دادگاه تذکر می‌دهد. ولی چون الزام به اجرای قرارداد نتیجه انعقاد آن است و انعقاد قبلاً واقع شده است پس به دادخواست خواهان دوم به تنهایی اهمیت داده شده و دادرسی آغاز می‌شود. بنابراین آنگونه که دیگران (پوراستاد و اقبال اسگویی، ۱۳۹۶: ۵۱۶) هم توجه داشته‌اند، ماهیت خواسته هم در این باره مهم است. با درخواست خواهان دوم قرارداد درباره هر دو خواهان باید اجرا شود، چون اجرای قرارداد امری اصولی است.

گاهی اتفاق می‌افتد که آنگونه که در کامن‌لا (Troubat & Haly, 2021: 452) هم مورد توجه قرار گرفته است، در صورت متعدد بودن خواندگان، خواهان‌ها نام همه خواندگان را در دادخواست ذکر نمی‌کنند.^۱ در صورت جاافتادن ذکر نام بعضی از آن‌ها و تجزیه‌ناپذیر بودن دعوا، دفتر دادگاه در صورت اطلاع از این نقص می‌تواند اخطار رفع نقص و در صورت عدم رفع نقص اقدام به صدور قرار رد دادخواست کند. در صورت عدم توجه دفتر دادگاه به این امر، دادگاه با متوجه شدن این نقص علی‌رغم نظر بعضی (شمس، ۱۳۸۵/۲: ۳۶۳)، پرونده را به دفتر جهت اخطار رفع نقص به خواهان یا خواهان‌ها بازمی‌گرداند. دفتر دادگاه به آنان اخطار رفع نقص می‌دهد، با عدم رفع نقص به صدور قرار رد دادخواست اقدام می‌کند. برای نمونه چون دعوای اعتراض ثالث قانوناً باید علیه محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض اقامه شود و دعوا از این نظر فارغ از موضوع آن تجزیه‌ناپذیر تلقی شده است، آنگونه که بعضی (زندى، ۱۳۸۹: ۱۱۸) به استناد حکم شماره ۳۴۸ مورخ ۱۳۸۲/۰۳/۰۵ شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مطرح کرده‌اند، اقامه دعوای اعتراض ثالث تنها علیه یکی از آنان بعد از اخطار رفع نقص و عدم رفع نقص، موجب رد دادخواست اعتراض ثالث می‌شود.

به‌نحو فوق، ورود و جلب ثالث نیز به طرفین دعوا افزوده و قاعداً به تجزیه‌ناپذیر شدن دعوا می‌انجامد. به این ترتیب، آنگونه که دیگران (پوراستاد و اقبال اسگوی، ۱۳۹۶: ۵۱۰) هم توجه داشته‌اند، در این گونه موارد استرداد دادخواست یا دعوا علیه حتی یکی از خواندگان مانع از رسیدگی به دعوا علیه سایر خواندگان نیز می‌شود و قاعداً باید قرار رد دعوا صادر شود. البته، در صورت باقی نگه‌داشتن دعوا علیه همه خواندگان حتی تنها از سوی یکی از خواهان‌ها در چنین مواردی، دادگاه نمی‌تواند قرار رد دعوا صادر کند و باید به رسیدگی ادامه دهد. در هر حال، ممکن است دعوای تجزیه‌ناپذیر با بیرون ماندن یک یا چند تن از خواندگان بدون اطلاع دادگاه، رسیدگی شود و به صدور حکم بینجامد. در این صورت، برخلاف آنچه در کامن‌لا (Troubat & Haly, 2021: 455) معمول است، در مراحل بالاتر رسیدگی ممکن است با عدم رفع نقص از پرونده و عدم افزودن خوانده یا

1. non-joinder of defendants

خوانندگان مزبور به دعوا، حکم نقض شود و قرار رد دعوا صادر گردد. در کامن لا (Ray, 2008: 52) دادگاه مستقلاً می‌تواند در هر مرحله‌ای از رسیدگی به افزودن خوانندگان یا حتی خواهان‌ها اقدام کند.

البته مطابق قانون آیین دادرسی مدنی (ق.آ.د.م) دعوا ممکن است علیه اهالی غیرمحصور محل معینی نظیر یک ده یا شهر، یا محله‌ای از یک شهر باشد. در این صورت، نوشتن نام همه خوانندگان در دادخواست نیاز نیست و کافی است خواهان فقط نام تعدادی از آنان را به انتخاب خود در دادخواست بنویسد، مثل اینکه اهالی محل در زمین مسکونی خواهان نخاله خالی کرده باشند. قاعداً مطابق قانون خواهان به میل خود می‌تواند تا پایان جلسه اول دادرسی آنگونه که در کامن لا (Laughlin & Gerlis, 2012: 139) نیز معمول است، افراد جدیدی را به پرونده به‌عنوان خواننده بیفزاید.

۲. چگونگی عکس‌العمل دادگاه بدوی

قاعده فراغ دادرسی نمی‌گذارد دادگاه بدوی صادرکننده رأی باطل مورد بحث بتواند دوباره پرونده آن رأی را در دست بگیرد و رأی صادره را ابطال و به جای آن قرار رد دادخواست یا دعوا صادر کند. این حالت از موارد تصحیح رأی هم نیست که قاضی را مجاز به دست بردن و تصحیح در رأی کند. ضمن اینکه مسلماً ابطال رأی و صدور رأی جدید به هیچ وجه تصحیح رأی به حساب نمی‌آید. درواقع در چنین مواردی به‌علت فوت حجر، یا زوال سمت خواهان یا نماینده قانونی (ولی) او، دعوا در صورت عدم شروع نباید شروع می‌شد و در صورت شروع شدن باید دادرسی آن توقیف می‌شد. پس آنگونه که دیگران (شمس، ۱۳۸۵/۳: ۶۱؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۷۳) هم به استناد رأی ردیف ۵۴۳ به شماره ۷۳۶/۷۷۱ شعبه ۵ دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، فوت، حجر، عزل، و استعفای ولی هم به زوال سمت او می‌انجامد. درنتیجه، علاوه بر اهلیت نداشتن خواهان یا خواننده، متوفی بودن هریک از آنان را هم باید به موارد گفته‌شده افزود. مثل اینکه کسی خود را به جای فردی فوت‌شده جا بزند و اقامه دعوا کند. یا کسی با وانمود کردن به زنده بودن متوفی از سوی او به‌عنوان ولی یا وکیل اقامه دعوا کند. همچنین است اگر برای مثال، آنگونه که

دیگران (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۵۴) هم ابراز کرده‌اند، یک شرکت مدنی (شخصیت حقوقی ناموجود) دعوایی را مطرح کرده باشد. در این باره، علی‌رغم نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۵) فوت، حجر، یا زوال سمت وکیل اصولاً باعث تجدید مهلت تجدیدنظرخواهی نمی‌شود. همچنین با زوال سمت وکیل در اثنای دادرسی، قاعدتاً آنگونه که دیگران (نوبخت، ۱۳۹۳: ۱۵۰) هم نظر داده‌اند، به موجب قانون کنونی، دادرسی متوقف نمی‌شود.

باین حال، علی‌رغم نظر بعضی (واحدی، ۱۳۷۹: ۱۵۶، ۳۲۲؛ شمس، ۱۳۸۵: ۳/۶۲؛ محسنی، ۱۳۹۳: ۱۴۹) و آنچه برخی (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۳) به استناد رأی شماره ۷۹۵/۶۹۴۱-۱۳۱۰/۰۶/۱۵ شعبه ۷ دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، به تصریح ق.آ.د.م اقامه دعوا بر میت و خوانده قرار دادن او قبل از تقسیم ترکه مجاز است. به همین سیاق، آنگونه که دیگران (شمس، ۱۳۸۵: ۳/۶۰) هم نظر داده‌اند و بعضی (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۳۱۳) به استناد دادنامه ۱۶۵۵-۱۳۲۷/۱۰/۲۰ شعبه ششم دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، علیه شرکت منحل هم تا قبل از تصفیه دارایی آن علی‌رغم نظر بعضی (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۵۰؛ شکوهی‌زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۵۸) می‌توان اقامه دعوا کرد یا دعوای قبلاً شروع شده را جریان داد. درواقع، آنگونه که در کامن‌لا (Troubat & Haly, 2021: 188) نیز معمول است، دعوا علیه ترکه انجام می‌شود. باین حال، برای امکان دفاع، جانشین یا جانشینان میت باید در دعوا شرکت کنند. برای تعیین جانشینان میت اعم از طلبکاران، موصی‌لهم، و ورثه باید تحریر ترکه انجام شود. به همین دلیل، به موجب قانون امور حسبی در مدت تحریر ترکه دادرسی دعوای راجع به ترکه متوفی متوقف باقی می‌ماند. بعد از تقسیم ترکه، اقامه دعوا بر میت به معنی اقامه دعوا بر جانشینان او خواهد بود و در صورت مشخص نبودن جانشینان او علی‌رغم نظر بعضی (شمس، ۱۳۸۵: ۳/۶۲) قرار عدم استماع دعوا صادر نمی‌شود، بلکه دادرسی متوقف می‌شود تا آنگونه که دیگران (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۹) هم به استناد رأی شماره ۱۵۲ سال ۱۳۷۲ شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، جانشینان او مشخص شوند و دعوا به طرفیت آن‌ها جریان یابد.

میت را نه تنها خوانده بلکه تا وقتی ترکه تقسیم نشده است، خواهان هم می‌توان قرار داد. در این باره هم جانشینان میت دعوا را اقامه و دادرسی را ادامه می‌دهند. جانشینان ممکن است طلبکاران مسلم، ورثه، یا موصی لهم مسلم باشند. در این باره، دعوی طلبکاران مسلم علی‌رغم نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۵) نه علیه خود مدیون بلکه علیه مدیون به مدیون (دعوی غیرمستقیم)^۱ خواهد بود. البته، این موارد آنگونه که دیگران (شمس، ۱۳۸۵: ۳؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۳) هم نظر داده‌اند، درباره دعوی قابل انتقال اند و گرنه در دعوی دیگر نظیر طلاق و حضانت، با فوت خواهان یا خوانده دعوا قابل ادامه دادن نخواهد بود. اول به نظر می‌رسد همه دعوی مالی قابل انتقال و همه دعوی غیرمالی غیرقابل انتقال اند، ولی بعضی از دعوی غیرمالی هم بار مالی داشته، قابل انتقال اند، نظیر دعوی ابوت و بنوت، یا برخلاف نظر بعضی (شمس، ۱۳۸۵: ۳؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۳) دعوی تمکین. چون زوجه در صورت ناشزه بودن در زمان فوت، مستحق نفقه دوره نشوز نبوده و آن مبلغ به ورثه او هم نخواهد رسید. در این باره، گرچه به نظر می‌رسد دعوی اعسار از تأدیة محکوم به غیرقابل انتقال است، ولی علی‌رغم نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۳) دعوی اعسار از تأدیة هزینه دادرسی را نمی‌توان با فوت زائل شده دانست، زیرا ممکن است با فوت خواهان دعوا برای میت (ترکه) ادامه پیدا کند. برای مثال، زن دادخواست مطالبه نفقه معوقه و برای معافیت از پرداخت هزینه دادرسی آن، دادخواست اعسار داده بوده است. با فوت او، تا قبل از تقسیم ترکه دادخواست نفقه به نفع ترکه همچنان برای متوفی جریان خواهد داشت. پس دادخواست اعسار مزبور نیز باید بتواند جریان پیدا کند.

در این باره، علی‌رغم نظر بعضی (واحدی، ۱۳۷۹: ۱۵۹؛ شمس، ۱۳۸۵: ۳؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۲) و نظری که بعضی (حسینی، ۱۳۸۰: ۹۷) به استناد حکم شماره ۲۳۸ مورخ ۱۳۷۲/۰۸/۲۶ دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح کرده‌اند، قراری تحت عنوان «قرار توقیف دادرسی» در ق.آ.د.م کنونی وجود نداشته، صادر نمی‌شود. قاعدتاً علی‌رغم نظر

بعضی (سریر، ۱۳۸۶: ۸۷)، توقیف دادرسی فقط به طرف مقابل ابلاغ می‌شود. ضمن اینکه قرارها برخلاف احکام، حصری‌اند و نمی‌توان در موارد نیاز اقدام به جعل قرار کرد. در این باره، برخلاف نظری که بعضی (نوکنده‌ای، ۱۳۸۰: ۸۱) به استناد حکم شماره ۱۱۹۶ مورخ ۱۳۲۶/۰۷/۱۹ شعبه ششم دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، با رشید شدن صغیر دعاوی علیه او را نمی‌توان دیگر به طرفیت قیم سابق او اقامه کرد، چون قیم سابق دیگر سمتی در دعوا ندارد، حتی اگر مال فروخته شده صغیر در تصرف او باشد. در صورت رشید شدن محجور در اثنای دادرسی، سمت ولی او زائل می‌شود، اما این زوال علی‌رغم نظر بعضی (مهاجری، ۱۳۷۹: ۲۰۳)، باعث متوقف شدن دادرسی نمی‌شود، چون جانشین قیم از قبل مشخص است.

البته در مواردی ممکن است خود اهلیت داشتن یا نداشتن خواهان خواسته دعوا باشد، مثلاً خواسته دعوا آن باشد که خواهان که در شناسنامه هفده ساله تلقی شده، درواقع هفده ساله است یا نوزده ساله. در این صورت، آنگونه که بعضی (حسینی، ۱۳۸۰: ۸۱) به استناد رأی ۲۹۳۳-۱۳۱۸/۱۱/۱۸ دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح کرده‌اند، دادگاه نمی‌تواند به صرف توجه به شناسنامه به استناد ایراد عدم اهلیت خواهان قرار رد دعوا صادر کند، رسیدگی به موضوع ایراد را که خواسته دعوا بوده نادیده بگیرد. بعضی (کریمی، ۱۳۸۶: ۲۰۳) سهواً به جای قرار رد دعوا از «حکم رد دعوا» استفاده کرده‌اند.

به طور کلی اقامه دعوا علیه خوانده فاقد اهلیت علی‌رغم نظر بعضی (شکوهی‌زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۶۲) مجاز است و در قانون قراری تحت عنوان «قرار عدم اهلیت خوانده» وجود ندارد، ولی چنین دعوایی باید به طرفیت نماینده قانونی او اقامه و پیگیری شود. درواقع استفاده قانون از عبارت «قرار عدم اهلیت یکی از طرفین» با مسامحه بوده و در عمل این اصطلاح تنها منصرف به «قرار عدم اهلیت خواهان» است. اگر خوانده از هنگام تقدیم شدن دادخواست فاقد اهلیت بوده یا در اثنای رسیدگی اهلیت خود را از دست داده و دعوا توسط جانشین او پیگیری نشده باشد رسیدگی به دعوا در مدت عدم اهلیت او درواقع آنگونه که دیگران هم به طور صریح (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۴۰، ۱۴۹)؛ یا ضمنی (شکوهی‌زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۵۹) نظر داده‌اند، باطل خواهد بود. در این باره هم ممکن است خوانده

فاقد اهلیت بدون کمک گرفتن از ولی خود در دعوا شرکت کرده، سمت ولی او در دادگاه محرز نبوده، یا سمت نماینده قراردادی (وکیل) او در دادگاه احراز نشده باشد. چون در این حالت خوانده است که فاقد اهلیت است در صورت اهلیت پیدا نکردن او در جریان رسیدگی و صدور رأی، و جانشین او نشدن ولی او در دعوا، رأی صادره غیابی خواهد بود.

ممکن است او در ابتدا اهلیت داشته، دعوا به او ابلاغ واقعی شده، او به دادگاه لایحه داده، به دادگاه وکیل معرفی کرده، یا حتی در جلسه دادگاه حضور پیدا کرده باشد، ولی مهم آن است که او در ادامه در جریان رسیدگی اهلیت خود را از دست داده باشد و ولی او جانشین او نشده باشد. در این صورت علی‌رغم حضور قبلی او، لایحه دادن او، وکیل معرفی کردن او، و واقعی بودن ابلاغ به او، ادامه رسیدگی به‌طور ضمنی باطل بوده، رأی صادره نیز درواقع باطل است. علی‌رغم نظر بعضی (کریمی، ۱۳۸۶: ۶۹) نماینده حقوقی نیز در حکم نماینده قراردادی است نه نماینده قانونی. در این باره، برخلاف نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۲۸)، در صورت حاضر شدن مدیر عامل به جای وکیل در جلسه دادرسی دعوای له یا علیه شرکت، درواقع صاحب دعوا در جلسه حاضر شده و نمی‌توان «ایراد عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خواهان» مطرح کرد یا به‌عنوان خواهان به «عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خوانده» اعتراض کرد. ضمناً به‌علت معلق بودن وکیل خواهان یا خوانده از وکالت دادگستری آنگونه که دیگران (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۲۸) هم توجه داشته‌اند، می‌توان از سوی خوانده ایراد عدم احراز سمت مطرح نموده یا از سوی خواهان به عدم احراز سمت او اعتراض کرد. گرچه در این باره نه احراز سمت وکیل بلکه اهلیت اوست که مورد توجه است، ولی او قادر به ارائه سمت نیست. درضمن، با فوت مدیرعامل شرکت علی‌رغم نظر بعضی (شمس، ۱۳۸۵: ۳؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۵)، سمت نماینده قانونی شرکت زائل می‌شود و تا وقتی جانشین او تعیین نشده دادرسی متوقف می‌ماند.

ممکن است خوانده موهوم و غیرموجود باشد، برای مثال طبق قانون تجارت «کارخانه» به‌عنوان تاجر نمی‌تواند شخصیت حقوقی پیدا کند، مگر اینکه وارد قالب شرکت شود.

بنابراین علی‌رغم نظری که بعضی (نوکنده‌ای، ۱۳۸۰: ۷۸) به استناد رأی شماره ۵۵۷ مورخ ۱۳۷۰/۰۳/۰۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح کرده‌اند، حتی در صورت ثبت شدن کارخانه به اشتباه به عنوان کارخانه هم اقامه دعوا علیه آن آنگونه که دیگران (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۵۰؛ شکوهی‌زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۵۸) هم نظر داده‌اند، باطل خواهد بود. در عمل در این باره آنگونه که در کامن‌لا (Riano, 2005: 7) نیز معمول است، باید قرار رد دعوا صادر شود. ممکن است با تغییر نحوه دعوا، به جای کارخانه، صاحب آن خوانده قلمداد، دادخواست تصحیح و جلوی رد دعوا گرفته شود. در کامن‌لا (Ray, 2008: 52) قاضی حتی بعد از جلسه اول هم می‌تواند دستور چنین تغییر و تصحیحی را بدهد. اقامه چنین دعوایی باید علیه صاحب کارخانه به عمل آید. در صورت تعلق داشتن کارخانه به بیش از یک نفر به علت تجارت محسوب شدن به کار انداختن کارخانه و ممنوع بودن شراکت در آن بدون تشکیل شرکت تجاری، جلوی فعالیت کارخانه گرفته شود، ولی برای مدتی که کارخانه کار کرده است شراکت برای به کار انداختن آن در حکم شرکت تضامنی تلقی و اقامه دعوا علی‌رغم نظر بعضی (کریمی، ۱۳۸۶: ۶۸)، باید آنگونه که دیگران (قلی‌زاده منقوطای، ۱۳۹۵: ۳۹) اثبات کرده‌اند، علیه مدیر عامل آن انجام شود. همچنین است اگر دعوا آنگونه که بعضی (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۵۰) در انتقاد به دادنامه ۹۲۰۰۹۴-۱۳۹۲/۰۲/۲۲ شعبه عمومی حقوقی تهران مطرح کرده‌اند، از سوی مشارکت میان دو شرکت طرح شده باشد. چون مشارکت‌ها قاعدتاً فاقد شخصیت حقوقی اند. آنگونه که در کامن‌لا (Edwards, 2021a: 25) نیز معمول است، شرکت خارجی در صورت عدم ثبت در کشور میزبان نمی‌تواند در آن اقدام به اقامه دعوا کند.

وضعیت مورد بحث این مقاله باید بتواند رأی را در صورت حکم بودن به قابل وخواهی بدل کند. در صورت حکم نبودن، رأی مزبور قابل وخواهی هم نخواهد بود. ممکن است در این حالت قرار غیرقاطع صادر شود و دعوا قابل طرح مجدد باشد. به این ترتیب، خوانده ممکن است متضرر شود ولی راه چاره‌ای برای اعتراض به رأی نداشته باشد.

۳. برآورد امکان تجدیدنظر خواهی

لازمه امکان تجدیدنظر خواهی از رأی آن است که خواسته از موارد قابل تجدیدنظر باشد. از آنجایی که آرای پایانی صادره درباره خواسته‌های مالی یا غیرمالی اصولاً قابل تجدیدنظر خواهی‌اند قاعده‌تاً مشکلی از این نظر وجود نخواهد داشت، ولی بعد از ورود پرونده به دادگاه تجدیدنظر، لازمه شکسته شدن رأی وجود یکی از جهات تجدیدنظر در آن است. جهات تجدیدنظر محصور به چند عنوان خاص یعنی عدم صلاحیت دادگاه یا قاضی، عدم توجه قاضی به دلایل طرفین، و عدم انطباق رأی با مستندات قانونی یا شرعی هستند. اهلیت نداشتن خواهان یا خوانده، یا زوال سمت نماینده قانونی هریک از آن‌ها و بی‌اطلاعی قاضی از این موارد از جهات تجدیدنظر نیست. بنابراین علی‌رغم نظری که بعضی (شمس، ۱۳۸۵/۳: ۶۴) و برخی (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۶) به استناد نظریه شماره ۷/۳۲۳۳-۱۳۷۸/۰۵/۰۹ اداره حقوقی دادگستری مطرح کرده‌اند، موارد موضوع بحث این مقاله قابل تجدیدنظر خواهی نیستند. گرچه به نقل بعضی (شکوهی زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۶۱)، دادگاه تجدیدنظر در مواردی که متوجه چنین امری شده، اقدام به نقض رأی دادگاه بدوی و صدور قرار رد دعوا کرده است، ولی معلوم نیست در آن موارد به استناد عدم رعایت کدام یک از جهات تجدیدنظر رأی نقض شده است.

جهات تجدیدنظر استثنایی‌اند پس قابل تفسیر موسع نبوده و موارد مشکوک به آن‌ها افزودنی نیستند. برای نمونه جهت عدم انطباق رأی با مقررات قانونی یا شرعی درباره «رأی» است، در حالی که موضوع مورد بحث چه‌بسا هیچ اثری نمی‌توانسته بر رأی داشته باشد. منظور اینکه چه‌بسا در صورت اهلیت داشتن هم خواهان نمی‌توانسته کاری بیش از آنچه فعلاً انجام داده است، انجام دهد و همچنان رأی صادره همین رأیی باشد که فعلاً صادر شده است.

موارد موضوع بحث این مقاله فقط در دادرسی بدوی اتفاق نمی‌افتند و چه‌بسا در هر یک از مراحل تجدیدنظر خواهی یا فرجام خواهی نیز اتفاق بیفتند. ضمن اینکه این موارد ممکن است در هریک از دادرسی‌های اصلی یا طاری نیز اتفاق بیفتند.

۴. برآورد امکان فرجام خواهی

برخلاف تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی به‌عنوان مرحله سوم رسیدگی، امکانی کاملاً استثنایی است. در نتیجه، موارد قابل فرجام‌خواهی به‌عنوان مرحله سوم رسیدگی، شامل تعداد بسیار اندکی از خواسته‌ها می‌شوند. منظور از مرحله سوم رسیدگی آن است که رأی بعد از طی مرحله بدوی هم قابل تجدیدنظرخواهی و هم قابل فرجام‌خواهی باشد. وگرنه در مواردی رسیدگی دومرحله‌ای انتخابی است؛ یعنی بعد از طی مرحله بدوی می‌توان به‌طور انتخابی از رأی فرجام یا تجدیدنظر خواست. با توجه به تورم حاکم بر جامعه، امروزه می‌توان گفت اصولاً همه آرای مالی صادره از دادگاه‌های بدوی دومرحله‌ای انتخابی هستند.

گرچه موارد قابل فرجام‌خواهی از نظر تعداد از موارد قابل تجدیدنظرخواهی کم‌ترند، ولی جهات فرجام‌خواهی از نظر تعداد بیشتر از جهات تجدیدنظرخواهی‌اند. علاوه بر جهات تجدیدنظرخواهی، عدم رعایت اصول دادرسی، قواعد آمره، و حقوق اصحاب دعوا؛ و وجود آرای مغایر با یکدیگر نیز از جهات فرجام‌خواهی‌اند. این امر باعث می‌شود در صورت قابل فرجام‌خواهی بودن موضوع خواسته رأی، در صورت انجام رسیدگی با عدم اهلیت خواهان یا خوانده، یا ولی نداشتن هر یک از آنها، یا عدم شرکت ولی آنها در دادرسی، رأی صادره قابل درخواست ابطال (نقض) در دیوان فرجامی باشد. حق اقامه دعوا توسط هریک از اصحاب دعوا، و حق حضور و دفاع هریک از آنها از اصول آیین دادرسی مدنی است. این دو حق بدون هیچ خللی باید قابل اعمال باشند. بنابراین در صورت فوت شده بودن، یا محجور بودن خواهان یا خوانده، یا اقامه نکردن دعوا از سوی ولی آنها به‌عنوان ولی محجور یا در دعوا شرکت نداشتن او، حق اقامه دعوا، و حق حضور و دفاع اصحاب دعوا رعایت نشده محسوب و رأی صادره قابل نقض (ابطال) خواهد بود.

ضمن اینکه به‌نظر می‌رسد قواعد مربوط به حق اقامه دعوا و حق حضور و دفاع به‌عنوان حقوق اصحاب دعوا، هردو از قواعد آمره بوده و توافق اصحاب دعوا برخلاف وجود و اعمال آنها باطل باشد. به عبارت بعضی (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵: ۲۲؛ ابهری، ۱۳۹۶: ۴۹)، ایراد عدم اهلیت خواهان از قواعد آمره است. باین حال، علی‌رغم نظر بعضی (ابهری، ۱۳۹۶: ۴۹)، به

هیچ وجه نمی‌توان معتقد بود که عدم احراز سمت دادخواست‌دهنده به عنوان مدعی نمایندگی خواهان آمره نیست. به این ترتیب، جز در موارد معدودی، آرای دعاوی غیرمالی غیرقابل فرجام‌خواهی در مرجع فرجامی به عنوان مرحله سوم رسیدگی‌اند. هیچ یک از آرای دعاوی غیرمالی قابل فرجام‌خواهی به عنوان مرحله دوم رسیدگی نیستند.

۵. برآورد امکان اعاده دادرسی

اعاده دادرسی هم امکانی استثنایی است. از قرارها نمی‌توان اعاده دادرسی خواست. گرچه از همه احکام قطعی اعم از مالی و غیرمالی می‌توان اعاده دادرسی خواست، ولی لازمه نقض شدن حکم در مرحله اعاده دادرسی وجود یکی از جهات اعاده دادرسی در آن است. بنابراین جهات اعاده دادرسی قابل تفسیر موسع نیستند. از میان جهات اعاده دادرسی نزدیک‌ترین جهت به موضوع مورد بحث «حکم به غیرخواسته» است. البته، در این جهت تمرکز قانونگذار بر «خواسته» است نه بر وضعیت خواهان یا خوانده. ولی از آنجایی که اقامه دعوا از سوی خواهان متوفی، یا محجور بدون شرکت جانشین متوفی یا ولی محجور در دعوا درواقع باطل است، بنابراین حکم داده شدن در چنین دعوایی را می‌توان حکم به غیرخواسته تلقی کرد.

می‌دانیم که آنگونه که دیگران هم (بهشتی و مردانی، ۱۳۸۰: ۳؛ مهاجری، ۱۳۷۹: ۶؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۱۳) به استناد رأی شماره ۱۱۱۷-۱۳۱۱/۰۲/۳۱ دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح کرده‌اند، برخلاف امور حسبی، در امور ترافعی مداخله دادگاه منوط به درخواست متداعیین است. در نتیجه، در موارد مورد بحث، وقتی دادخواست داده می‌شده خواهان فوت کرده بوده، یا اهلیت اقامه دعوا نداشته، یا در آن زمان نماینده قانونی او در جریان داده شدن دادخواست نبوده است. این امر به معنی طرح نشده بودن خواسته از سوی خواهان است. البته، اعاده دادرسی مخصوص احکام قطعی است و قرارها، حتی قرار سقوط دعوا، را شامل نمی‌شود. از سوی دیگر، طرح موضوع «حکم به غیرخواسته» حالت خواهان فاقد اهلیت یا غیرموجود را پوشش می‌دهد، ولی حالت خوانده فاقد اهلیت یا متوفی را دربر نمی‌گیرد.

نتیجه

تحلیل تحقیقی - توصیفی فوق نشان داد که درباره بعضی از دعاوی دادخواست، رسیدگی، و رأی درواقع باطل است، گرچه قاضی رسیدگی کننده به دعوا و صادرکننده رأی متوجه این امر نشده باشد. یکی از این موارد وجود ایراد عدم اهلیت خواهان است. ق.آ.د.م. راهکار مشخصی برای چگونگی درخواست اعتراض به این گونه موارد مطرح نکرده است. چنین وضعیتی از جهات تجدیدنظر نخواهد بود. ولی آنگونه که در متن توضیح داده شد، راه‌های معدود مبهمی برای امکان اعلام این وضعیت و اعتراض به آن در ق.آ.د.م. وجود دارد. برای نمونه در صورت از موارد قابل فرجام‌خواهی بودن چنین رأیی وجود چنین وضعیتی در آن به دلیل رعایت نشدن حقوق اصحاب دعوا از جهات فرجام‌خواهی خواهد بود. همچنین، چه‌بسا بتوان حکم صادره در چنین موردی را حکم به غیرخواسته تلقی و از آن اعاده دادرسی کرد یا کشف وضعیت عدم اهلیت خواهان در جریان دادرسی را اطلاع از «مدرک مکتوم» دانسته و به استناد آن از حکم صادره اعاده دادرسی کرد. البته اعاده دادرسی برخلاف فرجام‌خواهی نه همه آرای متعارض بلکه فقط احکام متعارض را دربرمی‌گیرد. در موارد اندکی علی‌رغم پی‌بردن به این وضعیت هیچ راه چاره‌ای جهت اعتراض به رأی صادره وجود ندارد.

وضعیت فوق علاوه بر عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خواهان درباره عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خوانده هم می‌تواند اتفاق بیفتد. اقامه دعوا علیه خوانده فاقد اهلیت مجاز است و در این باره «قرار عدم اهلیت خوانده» وجود ندارد که صادر شود، ولی دادرسی در چنین وضعیتی نباید جریان یابد و رأیی نباید صادر شود. در صورت صادر شدن حکمی در هر یک از این موارد، امکان واخواهی را هم باید مدنظر داشت حتی در صورت غیابی‌شده بودن رسیدگی دادگاه تنها در قسمت پایانی آن. به شرح توضیح داده‌شده در متن، مثال‌های متعددی برای وقوع هریک از این حالت‌ها وجود دارد. مثلاً ممکن است هیئت مدیره به جای مدیرعامل یا وارث بالقوه به جای مورث بالقوه، یا یکی از ورثه بابت وصول کل ماترک دادخواست داده باشد یا دادخواست علیه خوانده موهوم و غیرموجود داده شده باشد. بسته به اینکه دعوا قابل تجزیه یا غیرقابل تجزیه باشد و بسته به

اینکه خواهان‌ها یا خواندگان متعدد بوده و فقط بعضی از آن‌ها در دعوا شرکت کرده یا شرکت داده شده باشند مشکل مورد بحث این مقاله ممکن است مطرح شود، خصوصاً که قانونگذار در این باره ظاهراً مواضع متضادی را اتخاذ کرده است. از سویی در دعوای غیرقابل تجزیه فوت، حجر، زوال سمت یکی از خواهان‌ها یا خواندگان موجب توقیف دادرسی (البته نه صدور قرار توقیف دادرسی) و غیرقابل رسیدگی شدن دعواست، از سوی دیگر در چنین دعاوی‌ای تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی، یا وخواهی تنها یکی از اصحاب متعدد دعوا و همچنین اعتراض ثالث تنها یکی از اشخاص متعدد ذینفع مانع رسیدگی و صدور رأی درباره هریک از این اعتراض‌ها نشده و حکم صادره به اشخاصی که اعتراض نکرده‌اند هم سرایت می‌کند. اما درواقع تضادی در میان نیست و قانونگذار میان اهلیت اقامه دعوا داشتن یا نداشتن خواهان‌ها و خواندگان فرق گذاشته و عدم شرکت داشتن همه خواهان‌ها یا عدم شرکت داده شدن همه خواندگان در دعوا در مورد اول را موجب توقیف دادرسی دانسته، ولی در مورد دوم را مانع امکان طرح دعوا و رسیدگی ندانسته است. درهرحال، تا اعلام ختم رسیدگی خواهان‌های جامانده ممکن است به عنوان وارد ثالث به دعوا وارد شوند. عدم شرکت در دعوا ممکن است از ابتدا بوده یا بعداً در نتیجه استرداد دعوا یا دادخواست حادث شود. برای نمونه، اعاده دادرسی ورثه از حکم بنوت یا حکم نکاح علیه مورث دعوایی غیرقابل تجزیه (با حکم غیرقابل تفکیک) است. حکم دعوا راجع به حق ارتفاق، همچنین حکم دعوا راجع به خلع ید، قلع بنای احداثی در ملک مشاعی، تخلیه ید و افراز ملک و حکم دعوا راجع به وصیت یا وقف در حالت‌های خاصی تجزیه‌ناپذیر است. دعوای اثبات ید گرچه از سوی خواهان‌ها قابل تجزیه است، ولی از سوی خواندگان غیرقابل تجزیه است. استثنائاً ممکن است دعوا به تنهایی قابل طرح نبوده و نیاز به شرکت همه خواهان‌ها در دعوا باشد، نظیر فسخ معامله‌ای با موضوعی بسیط. آنگونه که درباره اعتراض ثالث و ورود ثالث اتفاق می‌افتد، در صورت تجزیه‌ناپذیر بودن دعوا و تعدد خواندگان، شرکت ندادن بعضی از آن‌ها در دعوا بعد از اخطار رفع نقص و عدم رفع نقص منجر به صدور قرار رد دعوا می‌شود.

این بحث درواقع نتیجه عدم توجه به ایرادات و اعتراضات و البته روی دیگر سکه توقیف دادرسی نیز هست. در صورت موضوع دعوا بودن خود اهلیت داشتن یا نداشتن، صرف ایراد عدم اهلیت نمی‌تواند به صدور قرار رد دعوا منجر شود. همچنین، زوال سمت ولی به علت رشید شدن مولی علیه به توقیف دادرسی نمی‌انجامد.

در صورت باطل بودن تقدیم دادخواست، دادرسی یا صدور رأی به دلیل اهلیت نداشتن، محجور بودن یا سمت نداشتن هریک از اصحاب دعوا، قاعده فراغ دادرسی مانع بازگشت پرونده به دادگاه رسیدگی کننده بدوی، نقض رأی سابق، و صدور قرار رد دعوا به جای آن می‌شود. چنین موردی از موارد تصحیح رأی هم نخواهد بود. البته، اقامه دعوا له و علیه میت یا شخص حقوقی منحل تا وقتی دارایی (ترکه) آن‌ها تقسیم نشده باشد به تصریح ق.آ.د.م از سوی قائم مقامان آنان یا به طرفیت قائم مقامان آنان مجاز است. بعد از تقسیم ترکه، دعوا اعم از مالی یا غیرمالی (ابوت، بنوت، تمکین، اعسار از پرداخت هزینه دادرسی) در صورت قابل انتقال بودن له یا علیه قائم مقامان شکل می‌گیرد یا ادامه می‌یابد.

در این باره، موضوع بحث این مقاله از جهات تجدیدنظر نیست، ولی می‌تواند از جهات فرجام‌خواهی باشد. البته، برخلاف تجدیدنظرخواهی کم‌تر رأیی به عنوان مرحله سوم رسیدگی قابل فرجام‌خواهی است، ولی می‌توان گفت همه آرای مالی به عنوان مرحله دوم رسیدگی قابل فرجام‌خواهی هستند. گرچه از هر حکمی می‌توان اعاده دادرسی خواست، ولی در هر حکمی جهات اعاده دادرسی وجود ندارد. از میان موارد موضوع بحث این مقاله، تنها در صورت اهلیت نداشتن دادخواست‌دهنده یا محرز نبودن سمت او از سوی خواهان، حکم صادره درباره چنین دادخواستی را می‌توان حکم به غیرخواسته تلقی و از آن اعاده دادرسی کرد. کشف بعدی عدم اهلیت خواهان یا خوانده یا عدم احراز سمت نمایندگان آنان در این باره ممکن است نتیجه کشف «مدرک مکتم» بوده و امکان اعاده دادرسی را فراهم آورد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابهری، حمید (۱۳۹۶)، **آیین دادرسی مدنی (۳)**، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۶)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۱، تهران: میزان.
- بهشتی، محمدجواد و نادر مردانی (۱۳۸۵)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، تهران: میزان.
- بهشتی، محمدجواد و نادر مردانی (۱۳۸۰)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۱، شیراز: دادگستر.
- پوراستاد، مجید و ندا اقبال اسگویی (۱۳۹۶)، «تجزیه‌پذیری و تجزیه‌ناپذیری دعوای مدنی با مطالعه تطبیقی در حقوق فرانسه»، **مطالعات حقوق تطبیقی**، شماره ۲.
- حسینی، سید محمدرضا (۱۳۸۰)، **قانون آیین دادرسی مدنی در رویه قضائی**، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- حیاتی، علی‌عباس (۱۳۸۴)، **شرح قانون آیین دادرسی مدنی**، تهران: سلسبیل.
- زندی، محمدرضا (۱۳۸۹)، **رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان در امور مدنی (۴)**، **تشریفات دادرسی**، تهران: جنگل.
- سریر، فرزانه (۱۳۸۶)، **آیین دادرسی مدنی**، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- شکوهی‌زاده، رضا، و اصغر عربیان (۱۳۹۷)، «تمیز نقص شکلی دادخواست از سایر اسباب بی‌اعتباری دعوی»، **پژوهش حقوق خصوصی**، شماره ۲۵.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۳، تهران: دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، تهران: دراک.
- شیخ‌نیا، امیرحسین (۱۳۷۵)، **آیین دادرسی مدنی (۳)**، تهران: ویستار.
- صدرزاده افشار، محسن (۱۳۷۹)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، تهران: ماجد.
- طهماسبی، علی (۱۳۹۵)، «قواعد استرداد دادخواست و دعوای بدوی در فرض تعدد اصحاب دعوا»، **دیدگاه‌های حقوق قضائی**، شماره ۷۳ و ۷۴.
- قلی‌زاده منقوطای، احد (۱۳۹۵)، «تحلیل حقوقی اصل اختصاص انحصاری ارگان اجرایی شرکت به مدیرعامل»، **دانش حقوق مدنی**، شماره ۹.
- قلی‌زاده، احد (۱۳۸۱)، **آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۳)**، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- کریمی، عباس (۱۳۸۶)، **آیین دادرسی مدنی**، تهران: مجد.
- کریمی، عباس و حمیدرضا پرتو (۱۳۹۸)، **آیین دادرسی مدنی (جلد سوم)**، استثنائات **دادرسی**، تهران: دادگستر.

- محسنی، حسن (۱۳۹۳)، «نقص شکلی و ماهوی در دادرسی مدنی»، پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۶.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۵۷)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- مهاجری، علی (۱۳۷۹)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ج ۱، تهران: گنج دانش.
- نوبخت، یوسف (۱۳۹۳)، نگاهی به آیین دادرسی مدنی، تهران: رادواندیش.
- نوکنده‌ای، عزیز (۱۳۸۰)، تفسیر قضائی آیین دادرسی مدنی ایران، تهران: دانش‌نگار.
- واحدی، قدرت‌الله (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: میزان.
- واحدی، قدرت‌الله (۱۳۷۹)، بایسته‌های آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان.

(ب) منابع انگلیسی

- Edwards, P. (2021a), **Mississippi Rules of Civil Procedure**, Mississippi: Mississippi Legal Publishing, LLC.
- Edwards, P. (2021b), **Missouri Rules of Civil Procedure**, Missouri: Missouri Legal Publishing, LLC.
- GCLP (2020), **Texas Rules of Civil Procedure**, Texas: Gulf Coast Legal Publishing, LLC.
- Haye, N. (2003), "England and Wales", In **International Civil Procedure**, by Shelby R. Grubbe, 179-201, New York: Kluwer Law International.
- Laughlin, P., & S. Gerlis (2012), **Civil Procedure**, London: Cavendish Publishing.
- Luce, E. J. (2005), **The General Statutes of New Jersey**, New Jersey: The Lawbook Exchange, Ltd.
- Perry, R. R. (2001), **Common Law Pleading: Its History and Principles**, Boston: Little, Brown and Company.
- Ray, S. (2008), **Text Book on the Code of Civil Procedure**, Delhi: Universal Law Publishing Co.
- Riano, W. B. (2005), **Fundamentals of Civil Procedure**, Manila: Rex Book Store, Inc.
- Troubat, F. J., & W. W. Haly (2021), **The Practice in Civil Actions and Proceedings in the Supreme Court of the Pennsylvania**, Vol. 1, Frankfurt: Salzwasser Verlag.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی